

غزل

♦ دکتر رئیس احمد نعمانی ♦

چه گویم از وصف آن دل آرا که تاب یک دم زدن ندارم
 زبان دارم پُر از سخن‌ها ولی مجال سخن ندارم
 اسیر آن زلف مشک سایم، رهین آن چشم سحر زایم
 دل به کس باختن ندارم، سر به کس ساختن ندارم
 به قدّ و رخسار پاک جانان، دلم نمود استوار پیمان
 هوای سرو سمن ندارم، خیال باغ و چمن ندارم
 صبا! اگر بگذری به کویس، بگوی چون محرمی به گوشش
 که تاب دوری یک نفس را از آن بت سیم تن ندارم
 کسی ز اینای دهر اندک، خبر ز حال دلم ندارد
 گذشت عمرم به روی گیتی، مگر ز گیتی وطن ندارم
 ازین شبان دراز وتیره، شود نمودار صبح تابان
 که ناامیدی به هیچ حالی، ز داور ذوالمنن ندارم
 هر آنچه دارم رئیس در دل، همان تراود ز گفته‌هایم
 لباس سالوس در بر خود، مثال شیخ دشمن ندارم

گل خندان

♦ دکتر محمد طارق

شکر تندی شکرریزان گل لای گل خندان
 همه اوصاف بودست او گر گویم منم گریان
 وفاداری نمی دانی ترا محبوب من دارم
 نه خنجر دست می داری مر کشتی به یک خندان
 چنان بودست در مجلس هزاران کشتگان بودند
 سراپا آتشی بودی همه گردند دل بریان
 لب شیرین و خونخواره چنان بودست مه تابان
 جگر سوزان من دارم ولی یار است نمکریزان
 مرا یک نیم بسمل کرد نمی دارد ولی خنجر
 کشد یار مرا هر دم زند از ناوک مژگان
 چو اندازد نظر بر من ز رویش کشد چله
 نمی خواهم کنم افشا کشم آهی شوم غلطان
 نه طارق آرزو دارد شود در راز کمند یار
 به اندازی مه تابان نظر یک دم شوم نازان

حریم حرمت

♦ مهدی باقر خان

جان و دل وام عشق و الفت اوست	دست‌هایم رهین بیعت اوست
سر ما فدیة ره آن دوست	این زمان تا همیشه نوبت اوست
این ره نیافتند به دل	سینه‌ی من حریم حرمت اوست
غفلتش هم برای من مرگ است	زندگی در نگاه الفت اوست
زانکه ما کشتگان راه وی‌ایم	این هم از لطف و مهر و همت اوست
عقل طفلی است در دبستانش	عشق از بندگان دولت اوست

حرف اهل جهان تمام شده است

گوش، چشم انتظار صحبت اوست

منقبت در شان حضرت علی (ع)

♦ دکتر بلرام شکلا

به من رساند نسیم سحر سلام علی (ع)	برهنم که شدم چون عجم غلام علی (ع)
من ضعیف چگونه به شعر پردازم	کنار معجزه‌ی کامل کلام علی (ع)
چو کودکی که محبت ز مادر آموزد	خوشم که نکته می آموزم از مرام علی (ع)
سلام ما به علی آن وصی پیغمبر	سلام ما به رسولان به احترام علی (ع)
ز بندهای جهان آن زمان رها گشتم	که اوفتادم چون مرغکی به دام علی (ع)
علی علی، و علی عالی و علی اعلی	پر است هفت ممالک ز عطر نام علی (ع)
مساز بطن خودت را چو گور جانداران	مرا غلام کند این صدا ز کام علی (ع)
علی امیر خرابات عشق و توحید است	تمام خلق به مستی کشند جام علی (ع)
چو نزد حضرت حق سجده کرده است و قیام	بود قیام همه سجده و قیام علی (ع)
خوشا که شعر من این بوی بوترا بدهد	صبح و شام معطر شد از مشام علی (ع)

خدا کند که بخوانم چو مردم آزاد

علی امام من است و منم غلام علی (ع)

ای خاک بر سرم

♦ سید نقی عباس کیفی

نی زیر پا زمین و نه افلاک بر سرم
یا هر طرف خموشی صحرای خاطرات
فرهاد کوهکن شد و مجنون به دشت زد
بُردم گمان که دست فلک خلعتم دهد
آوارگی نصیبم و ای خاک بر سرم
یا بسته خنده بانگ، به پژواک، بر سرم
آمد بالای دانش و ادراک بر سرم
انداخت خضر، پیرهن چاک بر سرم
بارید ابر دیده‌ی نمناک بر سرم
دستار بست همّت بی‌باک بر سرم
پایم کشید شوق شهادت به قتل‌گاه

هر قطره زان پیاله‌ی لب، بود محشری

آتش به موی موی زد آن تاک بر سرم